

نشریه سیاسی ، فرهنگی ، اجتماعی بایکوت

شماره هشتم - سه شنبه ۲۹ / ۸ / ۱۳۸۶

دانشگاه کاشان

صاحب امتیاز : حامد فرامرزی

مدیر مسئول : مسعود دانشی

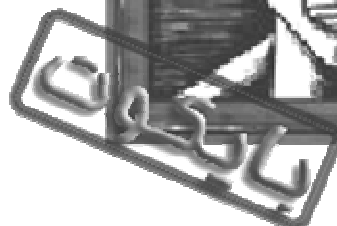
سر دبیر : سعید سازش

هیئت تحریریه : مسعود دانشی ، سعید سازش ، فرید فعال با ذوق ،

سامان محمدیان ، حامد فرامرزی .

با تشکر از : مهرک امامی

حقیقت آزادی ندارد



تا وقتی آزادی حقیقت ندارد

سرمقاله

## بُزهای مدرن ، ادبیاتی کهنه

سر دبیر

دید محمود یک مخالف را به راه

کو همی گفت من نباشم سر به راه

گفت محمود : که ای بزغاله گون

بی جهت سر داده ای ناله که چون؟

من تو را از این دیار کفر و کین

می برم سوی سرای عهد و دین !!!

در روند مهرورزی و عدالت گستری

گر شوی سرکش ، ز بُز هم کمتری

تا که محمود این سخن ها بازگفت

یک هلال از نور به دورش بر شکفت

بل، نه آن نوری که در جمع ملل

بر رخ زیبایی او بنموده جل

آن یکی از ماورای عقل بود

از ریاضت بر رخس افتاده بود

این یکی از جانب پروردگار

پیش از این ما را چنین فرموده بود

« تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی »

کین بشر نیکو بُود روی زمین

حق ، خلیفه خواندش ای اهل دین

تو یک آداب و تربیتی بجوی

تا نخوانی خلق را بزغاله گوی

چندی پیش دکتر محمود احمدی نژاد در سخنان خود از کسانی که مخالف عقاید وی هستند با عنوان افرادی نام برد که برداشتشان از دنیا از بزغاله هم کمتر است . ضمن تعجب از این رفتار رئیس جمهور با طرح چند سوال به بیان مطالبی پرداخته می شود .

آیا واقعاً چنین ادبیاتی در برقراری ارتباط کلامی بین مردم و نماینده شان مناسب و سودمند می باشد؟ اگر با استفاده از چنین عباراتی سعی در تحقیر مخالفان می شود ، این موضوع چقدر با محور قرار دادن عدالت هم خوانی داشته و کاربرد این عبارات آیا به سرکوب بی منطق منتقدان و یا حتی مخالفان نمی انجامد؟ آیا این سخنان با فرهنگ متعالی جامعه ای ایرانی که در اکثر جهات نشأت گرفته از انگاره های مذهبی است سازگاری دارد؟ آنچه واضح است جناب دکتر احمدی نژاد در سازمان ملل یا دانشگاه کلمبیا این گونه سخن نمی گویند حتی اگر به زعم ایشان تعداد بزغاله های آنجا بیشتر از ایران باشد .

با صرف نظر از بازخورد برون مرزی ادبیات کلامی رئیس جمهور در هنگام صحبت با مردم کشورش ، نمی توان تأثیرات درونی آن را نادیده گرفت . تأثیراتی که بی شک بر انزوای هرچه بیشتر منتقدان و یا حتی مخالفانی که اینک نه از ترس سرکوب بلکه برای فرار از توهین سکوت می کنند ، خواهد افزود . گذشته از آن منتجات روانی که آحاد جامعه از این نوع ادبیات می پذیرند ، جبران ناپذیر است . به هر حال با سعه صدر بیشتر می توان ضمن حفظ منزلت جایگاه نمایندگی مردم در جامعه ای اسلامی به حقوق اولیه ای مخالفان هرچند گمراه شده هم ، احترام گذاشت .

ولی اگر واقعاً با بزغاله هایی روبرو هستیم که انسان زاده شده اند آیا مهیا کردن علفی مناسب که این بار به دهانشان شیرین بیاید باعث نخواهد شد سیر کمال را مهرورزانه تر به سوی انسان شدن بپیمایند .

خواننده ای گرامی این مطلب دقت دارد که به هیچ وجه سعی در دفاع یا رد نظرات مخالف با رئیس جمهور نشده است و فقط به نوع برخورد کلامی ایشان با افرادی که شاید گمراه شده باشند مد نظر است .

بی شک بزبکان قندی را ابتدا باید خندانند تا سپس بتوانند از پستی گمراهیشان به سوی بلندی هدایتان بچهند .

تو کز غفلت دیگران در غمی نشاید کنی با بُزان دشمنی

## پلیس ها ، خیانت نمی کنند

### سامان محمدیان

در جوامع دموکراتیک نیروی انتظامی به عنوان حامی بی چون و چرای حقوق شهروندی معرفی شده است . در جوامع غیر دموکراتیک نیز نیرویی با همین ماهیت وجود دارد . این نیرو از حقوق شهروندان تا جایی که در تناقض آشکار یا پنهان با منافع حاکم مطلقاً جامعه نباشند حمایت می کند .

در نظام های دین گرا و خصوصاً عدالت محور ، این نیرو به عنوان ارتش عدل و وظیفه ی سنگینی بر عهده دارد . برای نمونه، اگر عملی خلاف قانون انجام دهید ، ظرف مدت ۱۵ دقیقه شاهد عواقب درد ناک عمل خود می شوید . البته هیچ کس نیست که نشان مبارزه با بی عدالتی را در لباسهای متبرک پلیس ندیده باشد و حتی در بازبهای کودکان نیز ، کاندیدای پلیس شدن خیلی بیشتر از داوطلب مجرم شدن است اما آیا تا به حال به خود اجازه داده ایم که در مورد چنین مسؤلیت خطیری قضاوت کنیم؟

آنچه در تعریف وظایف پلیس در جوامع مردم سالار مطرح می شود و نقطه تضاد با نیروی مشابه در جوامع غیر مردمی ست ، رعایت حقوق شهروندی بدون هیچ قید و شرط است . بنابر این هر گونه استفاده ی ابزاری و یا اجرای گزینشی قوانین از طرف این نیرو ، عین خیانت محسوب شده و مستوجب مجازات هایی ست که در هر جامعه برای خیانت کاران پیش بینی شده است . آنچه لزوم این مجازات ها را بیان میکند ، تصویر جامعه ایست که در آن مجریان قانون دست به نقض قوانین می زنند .

از جمله رخدادهایی که اخیراً در ایران شبیهاتی ایجاد کرده طرح های بی ست که نیروی انتظامی در جهت افزایش امنیت اجتماعی به عنوان یک وظیفه ی کاری و با دستور مستقیم مقامات بلند پایه به اجرا گذاشته است .

این طرح ها که به نظر جنبه غیر سیاسی دارد تناقض هایی را باعث گردیده است . از آن جمله می توان به مبارزه با بد حجابی و دخیل شدن متصدیان اجرای قوانین صریح ، با پدیده های نسبی مثل حجاب اشاره کرد . بر همگان آشکار است که در هیچ جای قوانین ، حد و حدودی برای بر خورد و حتی شناسایی افراد بد حجاب پیش بینی نشده و همین امر موجبات برخورد های سلیقه ای و استفاده های ابزاری از نیروی مورد اعتماد انتظامی را فراهم آورده است .

نمود بارز تر این تضادها ، طرح ملی مبارزه با اشرار و مفسدین فی الارض بود که به عنوان یک حرکت امنیتی انجام شد و اتفاقاً نقش قابل توجهی در جهت افزایش رضایت عمومی جامعه از دستگاه اجرایی با نزدیک شدن انتخابات دهم و اجرای طرح دردسر ساز سهمیه بندی بنزین داشت .

طرحی که نیروی انتظامی به یکباره عده ی زیادی از اشرار را که

قبلاً توسط نیروهای امنیتی شناسایی شده بودند دستگیر می کند . قابل درک نیست که نیروی امنیتی ما شبکه های فساد ، قاچاق و تهیه و توزیع مواد مخدر را شناسایی کند اما نیروی انتظامی به آنها تا رسیدن زمانی مناسب (شاید زمانی که از لحاظ سیاسی ، اجتماعی مناسب باشد) فرصت ادامه ی فعالیت های مخرب خود را بدهند . البته باز شدن گستره ی تعریف مفسدان فی الارض و ارادل و اوباش به طرف هر گروه ، قشر و... و یا قرار گرفتن برخی از جرایم در جرگه این گونه جرم ها نیز جای بررسی دارد .

نتیجه این گونه تناقض ها نه به این دلیل است که از نیروی انتظامی استفاده ی ابزاری شده است و یا اینکه احياناً ما در یک جامعه ی غیر دموکراتیک زندگی می کنیم بلکه نشان از ساختار پیچیده و غیر قابل شناسایی اجتماع ما دارد و باید گفت :

### پلیس ها ، هرگز به دستورات خیانت نمی کنند

## مصدق ها در کجای تاریخ سرنگون می شوند

### مسعود دانشی

جوامع مختلف بنا به خواستگاه ها و شرایط و دوران های تاریخی که طی کرده اند گونه ها و شکل های متفاوتی به خود می گیرند . یک جامعه هر چند متغیر و نا همگون باشد از مزایا و معایب مشترکی رنج می برد . تجربه های اجتماعی - تاریخی - مذاهب و انگاره های دینی - ایدئولوژی های گوناگون - جنگها و حکومت های مختلف هر یک به نحوی در تشکیل ساختار فرهنگی و سیاسی جامعه تاثیر گذارند و می توانند پایه گذار مزایا و معایب دامنه دار متفاوتی در جامعه باشند .

هر چه جامعه ای قدمت تاریخی و فرهنگی بیشتری داشته باشد - در عین پختگی و کمال بیشتر ساختار های سنتی و پر دامنه ای را با خود حمل می کند . گاهی این ساختارها بر بنیان هایی نیکو و قدرتمند شکل می گیرند و گاه از معایب ریشه داری نشأت می گیرند . که البته همین کهنگی و ریشه دار بودن معایب و رذالت های اجتماعی است که اصلاح آنها را مشکل می سازد .

جامعه ایران به عنوان یکی از قدیمی ترین جوامع هم از لحاظ قدمت تاریخی و هم از جهت تجربه های مذهبی - فرهنگی و ایدئولوژیک جامعه ای پر دامنه محسوب می شود .

اولین حسنی که در جوامع کهن دیده می شود - احساس هویت ملی است که می توان در تمام اعضای جامعه به وضوح مشاهده کرد همین هویت ملی می تواند زمینه های پذیرش اصول و تعهدات اجتماعی را تامین کند . جامعه ی بی هویت انسان های بی هویت و بی تعهدی را پدید می آورد که هیچ هدف متعالی و امیدی برای حرکت نخواهند داشت .

از این رو همواره حکومت های مستبد - مذاهب و ایدئولوژی های افراطی و استعمارگران برای سلطه بر جوامع سعی در تخریب هویت ملی داشته و دارند .

ادامه در صفحه بعد

جامعه‌ی ایران نیز از این ستیزه جدا نمانده و همواره هویت خویش را در خطر دیده است. متأسفانه در برهه‌هایی از تاریخ این سرزمین به وضوح مشاهده می‌شود که جامعه‌ی چهار گسست فرهنگی و تاریخی شده و هویت ملی و اجتماعی خود را از دست داده است. و یا گسترش یک باور اجتماعی به صورتی استبدادی هویت ملی را مورد تخطئه قرار داده است.

اما در این میان جامعه ایران از مشکلی دو گانه رنج می‌برد. جامعه ایران از سویی هویت ملی خویش را در گرداب استبداد و استعمار و ستیزه‌های ایدئولوژیک فراموش کرده و از سوی دیگر در بازسازی و نوگرایی خویش از جهان امروز عقب مانده است. جامعه امروز ایران از درون خویش زاینده‌ی فرهنگی و اجتماعی را از دست داده و در تحولات تاریخی سالها عقب افتاده است. در این میان این جامعه نیاز دارد هویتی ملی در شکلی مدرن داشته باشد و هم در ارتباط با جوامع دیگر و یادگیری اصول مدرن و همراهی با جامعه‌ی جهانی بتواند تمدنی قدرتمند بسازد و بتواند زاینده و تحول‌گرا باشد.

منجی این جامعه تفکری است که با نگاهی مدرن و عقلایی - بتواند با حفظ و گسترش هویت ملی تمدنی قدرتمند بنا نهد. در این میان تعصبات جاهلانه که در حفظ سنت‌های معیوب در جامعه و یا در قلع و قمع تمام بنیان‌های کهن اجتماعی می‌کوشد، تنها به آشفتگی می‌انجامد مسیر پیشرفت را منقطع می‌نماید.

در این میان نیاز به حضور نحله‌ای روشنفکر که از درون هویت ملی و بنا به آموزه‌های مدرن ندای تحول‌خواهی سر دهد همواره احساس شده است.

دکتر محمد مصدق در چنین زمانی حضور می‌یابد. مصدق از درون تفکری پدیدار می‌شود که به همان اندازه که به هویت ملی معتقد است به آموزه‌های مدرن و تحول‌خواهی نیز دلبسته است.

حضور مصدق و امثال مصدق در جامعه همواره با کنش‌های مختلفی روبرو بوده است. سنت‌گرایان متعصب و متدینان سنتی که موقعیت اجتماعی و اقتصادی خویش را در حکومت سنت و باتلاق فکری می‌بینند از نخستین مخالفان تحول بوده‌اند. از سوی دیگر استعمارگران و مستبدان نیز این تحول و آن هویت ملی را که به اقتدار و مسئولیت و تعهد اجتماعی منتهی می‌شود نمی‌پسندند. از همین جاست که کنش‌ها آغاز می‌شود. آنچه مسلم است نتیجه‌ی نزاع را مردم، به عنوان اعضای جامعه مشخص می‌کنند. و اما همین مردم از درون ساختارهای اجتماعی پدید می‌آیند و تر بیت می‌شوند مسلم است که اگر ساختارهای جامعه معیوب باشد، جامعه نیز بیراهه خواهد رفت. قدرت و سیطره‌ی صاحبان سنت بر ساختارهای فرهنگی و تربیتی جامعه باز خوردی جز تحول‌گریزی رکود اجتماعی نخواهد داشت. همین ساختارها و عناصر معیوب است که مصدق و مصدق‌ها را به زیر می‌کشد و استعمارگران و مستبدین ول‌مپن‌ها را در ساختارهای اجتماعی - سیاسی و فرهنگی به قدرت می‌رساند. جامعه‌ی سالم در پرتو ساختارهای تربیتی و اجتماعی قدرتمند و نوگرا، نخبه‌گرایی را در اندیشه و فرهنگ و سیاست دنبال می‌کند. و اما جامعه‌ی معیوب و بیمار همراه با ساختارهای اجتماعی سنت پرست و تجدد‌گریز نخبه‌گرایی و نخبه‌زدایی را در اندیشه و عمل

به اوج می‌رساند. در چنین جامعه‌ای ممکن است در فرآیندهای اجتماعی نخبگان در زمان کوتاهی به قدرت دست یابند و مسیر تغییرات را کنترل کنند ولی در نهایت نظم اجتماعی به سمت حکومت ل‌مپن‌ها و حمقا پیش می‌رود. رکود و عقب ماندگی در چنین جامعه‌ای گسترش می‌یابد و همین رکود - موجبات تغییر اجتماعی را فراهم می‌کند. و هویت ملی را نابود می‌سازد. چنین جامعه‌ای در گستره‌ی تغییرات جهانی هضم خواهد شد و از میان خواهد رفت.

در این جا خواننده را به اندیشه می‌خوانم تا جوابی برای این سوالات بیابد. جامعه‌ی ما در کجای این تقسیم بندی قرار گرفته است؟ راز سرنوشتی بزرگانی چون مصدق در جامعه‌ی سیاسی ایران چیست؟ علت این همه فاصله میان عامه‌ی جامعه و نخبگان و روشنفکران چیست؟ و اگر همه‌ی این واقعیت‌ها خواستگاه اجتماعی دارد این خواستگاه از کجا نشأت می‌گیرد؟

امروز در جامعه صداهایی به گوش می‌رسد که ادعا می‌کند قصد دارد هویت ملی و تاریخی را احیا کند - اما حاضر به پذیرش تحولات و تغییرات نوگرا نبوده و نیست. امروز از هویتی سخن می‌رود که بنا به تفکرات سنتی، متعصبانه سنتی، همی انگاره‌های ملی از آن گرفته شده و تنها منافع و مصالح سنت‌گرایان را فراهم می‌کند. هویتی که نه تنها تعهدی اجتماعی ایجاد نمی‌کند بلکه زمینه‌های حکومت و اقتدار سنت را فراهم می‌کند.



این تفکرات با شیطان‌ی خواندن همه‌ی تحولات و پیشرفت‌های جهان مدرن سعی دارند تا رکود و سنت پرستی را در جامعه رواج دهند. از همین رو صاحبان و مدعیان این تفکر تنها نوعی نگاه و استنباط دینی و مذهبی را سازمان داده و به عنوان یک مکتب جامع و کامل جهانی معرفی می‌کنند اینان همواره می‌کوشند تا با تحریک تعصبات و جهالت‌های اجتماعی و فرهنگی - خود را مرجع همه‌ی واقعیت‌های عالم معرفی کنند و همه‌ی تفکرات و مذاهب و نگاه‌های متفاوت را محکوم می‌کنند. همین است که صاحبان این تفکر را وا می‌دارد تا همه‌ی مسیرهای ارتباطی با جهان بیرون را بر مردم خویش بسته نگاه دارند تا شاید بتوانند ادعاهای واهی خود را رنگ واقعیت ببخشند. صاحبان این تفکر حتی کار را بدین جا و نمی‌گذارند بلکه با عامه زدگی و فریب می‌کوشند تا وجهه‌ای مردمی یافته و از قدرت مردم بهره‌برداری کنند. رفتار ایشان در زمینه‌های سیاسی - فرهنگی و اجتماعی به وضوح نمایانگر این واقعیت است. تعریف ایشان از مردم‌گرایی و مردم‌سالاری نه در جهت تعالی و پیشرفت جامعه بلکه در جهت کنترل و استفاده‌ی ابزاری از ایشان است. اینجاست که عامه‌زدگی و ل‌مپنیسم در عرصه‌ی سیاسی جایگزین مردم‌سالاری می‌شود. حتی فرهنگ و مذهب و اقتصاد جامعه نیز از این اصول مستثنی نخواهد بود. عامه‌زدگی، توسل به خرافات و مسائل غیر عقلی همراه با بزرگ‌نمایی و تبلیغات فراوان از نمودهای فرهنگی این استبداد سنتی است. **شعارهای اقتصادی مهممل و غیر علمی - گداپروری - تقسیم اموال کشور به جای سرمایه‌گذاری در زیر ساخت‌های اقتصادی و ... همگی از توابع اقتصادی و مسلماً در آینده اجتماعی این تفکر است.**

ادامه در صفحه بعد

## مهرک امامی

آقای ناصحی قدش متوسط بود. نه خیلی چاق بود و نه خیلی لاغر. شکمش اما بفهمی نفهمی کمی برآمدگی داشت. پوست صورتش سبزه بود و در اوقات سرخوشی خنده گل و گشاد و ابلهانه‌ای چهره‌اش را پر می‌کرد. از همه شاخص‌تر، پیشانی فراخش بود که بیشتر این فراخی را مدیون ریزش موی سر و تاسی پیشرفته بود نه اینکه حدود واقعی پیشانی‌اش اینطور بوده و یا اینکه ناصیه‌اش حاکی از اقبالی بلند باشد! تمه موهایش به جو گندمی میزد. همیشه خدا یک کت و شلوار قهوه‌ای بدرنگ می‌پوشید با یک بلوز تریکوی نخودی. زمستان و تابستان همین یک دست لباس تنش بود. هفده سال بود که در دبیرستان‌های تهران زبان انگلیسی درس می‌داد و فلاکت کارمندی از سر تا پایش می‌بارید. توصیف آقای ناصحی بدون اشاره به کیف زهوار دررفته مشکی و فرهنگ انگلیسی به فارسی آموزگار چاپ ۱۹۵۰ با آن جلد قرمز رنگ و رو رفته که از او تفکیک ناپذیر بود تصویری است ناقص. از آن معلم‌های خوش‌قلب بود و همین باعث می‌شد شاگردهای نوجوانش به اقتضای شر و شور جوانی، از هیچ اذیت و آزاری درمورد او کوتاهی نکنند. خیلی که از آزارشان به ستوه می‌آمد سری به علامت تأسف تکان می‌داد و زیر لب می‌گفت: «حیف نون. حیف زحمت.» هرگز به هیچ شاگردی نمره کمتر از ده نمی‌داد و در امتحان‌های شفاهی اگر شاگردی جواب پرسشی را نمی‌دانست آنقدر راهنمایی می‌کرد تا بالاخره جواب را حاضر و آماده در اختیارش می‌گذاشت و با اینهمه، بودند شاگردهایی که همچنان نمی‌توانستند جواب صحیح را بگویند! و در امتحان‌های کتبی خصوصاً امتحان آخر سال تا جایی که می‌شد جواب‌های شاگردان ضعیف را در حالیکه امتحان هنوز تمام نشده بود از روی ورقه‌هاشان می‌خواند و اگر نصیحت و وصیتی لازم بود کوتاهی نمی‌کرد! پنجاه و دو سه ساله بود و در ایام جوانی با دخترعمویش خاطرخواهی داشتند اما عمو جان که سخت مخالف وصلتشان بود از غیبت او در ایام خدمت سربازی استفاده می‌کند و دوباره همان داستان قدیمی تکرار می‌شود: دخترک را به خواستگار پیر پولدار می‌دهند. ناصحی هم هرگز ازدواج نمی‌کند.

هر چند وقت یکبار، اول ماه که حقوق می‌گرفت سری به میخانه اسحاق یهودی می‌زد و شب را همانجا در آغوش همیشه پذیرنده آفاق - فاحشه‌اهاوزی - به صبح می‌رساند.

سالها بود که جزوه کوچکی درباره دستور زبان انگلیسی فراهم کرده بود اما حقوق کارمندی کفاف هزینه چاپ را نمی‌داد. بارها درخواست وام کرده بود که هربار با مخالفت مواجه شده بود. اوایل بگیر و ببندهای بعد از انقلاب بود که جلوی دانشگاه تهران بطور کاملاً اتفاقی با چند جوان که نشریه «پیکار» می‌فروختند آشنا شده بود و بدون آنکه رغبتی به نگرش سیاسی‌شان داشته باشد، از آنها که به امکانات چاپ ارزان دسترسی داشتند قول چاپ جزوه‌اش را گرفته بود. بالاخره عصر یک روز دوشنبه برای چاپ قرار گذاشته بودند و

ناصری بعد از کلاس یک راست به چاپخانه رفته بود.

صبح سه‌شنبه برای اولین بار در طول هفده سال تدریس بدون آنکه خبر داده باشد به مدرسه نیامد و صبح چهارشنبه و پنجشنبه و بقیه روزها هم هیچکس هرگز بدترستی نفهمید چه بلایی به سر ناصحی آمده. کس و کاری هم نداشت که دلسوزش باشد و ماجرای ناپدید شدنش همچنان در ابهام باقی ماند.

حالا نزدیک به سی سال از آن دوران می‌گذرد. این روزها روی سکوی ساختمان نیمه مخروبه‌ای که زمانی دبیرستان دخترانه انوشیروان دادگر بود دیوانه بی‌آزاری زندگی می‌کند که در لابلاي خرت و پرت‌های عجیب و غریب و بهم ریخته‌اش یک فرهنگ پاره پوره آموزگار با جلد رنگ و رو رفته قرمز به چشم می‌خورد. دیوانه بی‌آزاری که اگر بیشتر از چند ثانیه به او خیره شوی، سری می‌جنباند و زیر لب می‌گوید:

«حیف نون. حیف زحمت.»

ادامه از صفحه قبل :

بدیهی ست چنین ساختار بی اساس و فرو مانده ای فرو خواهد ریخت. بنابر این این تناقض و به تبع آن فشار های اجتماعی که در پی آن فراهم می آید صاحبان این تفکر را به تکاپو وا می دارد. ایشان که خود به واقعیت می دانند ادعاهایشان عملی نخواهد شد و به زودی با سوالات فراوانی روبرو خواهند شد، سعی می کنند با فرا فکنی ها و ماجرا جویی های گوناگون ذهنیتی انقلابی در درون جامعه به وجود آورند تا مسیر مطالبات و خواسته های مردم را منحرف کنند. در گیربهای نا معقول و بی تدبیر در عرصه ی جهانی و ماجراجویی های پر هزینه در راستای همین تفکر صورت می گیرد. توهین به دیگر ادیان و تفکرات و زیر سوال بردن تعصبات قومی و مذهبی دیگر ملل، تهدیدات نا معقول جهانی و بزرگنمایی های جهانی جاهلانه از همین جا نشأت می گیرد. جالب آنکه این تفکر بی محتوا که خود را احیا گر هویت ملی میدانند و مدعیان آن در توجیه رفتار خویش سعی دارند با سخن راندن از هویت ملی و گاهاً بزرگانی چون مصدق آبرویی از سفره ی ایشان گدایی کنند. در اینجا باز از خواننده می خواهم اخبار روز را با سخنی که در بالا رفت باز خوانی کند. این روزها خبرهای فراوانی از مسدود شدن بخش کثیری از سایت ها ی منتقد، فشارهای فراوان بر مطبوعات و اعمال محدودیت های گسترده بر آنها به گوش می رسد. نظارت ها بر چاپ کتاب افزایش یافته و سینما محدود می شود. عناصر اصلی تفکر مدرن ((لیبرالیسم-سکورالیسم-فمینیسم و...)) علناً حکم سانسور می گیرند. برخی اساتید از دانشگاه ها اخراج می شوند. هر روز تعدادی از دانشجویان و فعالان سیاسی به دادگاه فرا خوانده می شوند. بخش عظیمی از متفکران جامعه در خارج از کشور به سر می برند. کنترل های اجتماعی و فشارهای سیاسی در دانشگاه ها و مراکز فکری افزایش می یابد. فضای جهانی ملتهب گشته و با وجود سیاست های دست و دلباز دولت جدید در مقابل شرق تنها سه کشور کوچک و بی اثر در یک سازمان بین المللی به نفع ایران رای می دهند. در همین حال سخنرانی های فراوانی بر علیه غرب و در راستای در گیری فرهنگی و اجتماعی با غرب صورت می گیرد. غرب نیز از این مواجهه استقبال می کند و با یک عمل زشت و شنیع احساسات جامعه ی اسلام می را ملتهب می کند و با این عمل خود زمینه را برای موج سواری غوغا سالارها فراهم می نماید .....